

گاهی که مرده‌ام

دلم هوای تمشک می‌کند

بر بوته‌ای کجا؟ جایی که هیچ جا نیست

من مرده‌ام و نمی‌دانم

با نرمه‌های خاک روی گُرک‌های نازک زرد

و سرخ_صورتی‌ای شفاف

که نرمی انگشت را برنتابد

و شهوت دندان نه زبان

گردش آرام و خیس زبان

و آهی از سر لذت

و غلتی و سایشی به سق دهان

و آب شدن تا آب شدن

و رنگ که می‌پرد در تاریکی تا تاریکی با نفس و نفس با هوا

که غلت می‌خورد روی رطوبت سرخ

و می‌چرخد

و گُرک‌ها و پوست رگ رگ

و دیواره‌ها و دندان‌ها

و طعم گس و شور و ترش که می‌ترکد شیرین شیرین شیرین

و بعد فرو رفتن رفتن رفتن خیس

خسته و مدهوش و خیس تا انحنای گلو

و تاریکی تاریکی تاریکی

و بعد سکون مرگ

گاهی هنوز می‌میرم...